

مقدس و کهن سالی که در التزام خود داشتند محو می‌شوند. همه آن‌چه که تازه ابداع شده، قبل از این که جانی بگیرد فرسوده می‌شوند، همه مقدسات بی‌حرمت می‌شوند... ۱۵

این امر برای خانواده هم اتفاق می‌افتد. سرمایه‌داری عناصر خاصی را از خانواده پیش‌سرمایه‌داری برمی‌گزیند و آن‌ها را بر اساس نیازهای خویش کاملاً تغییر شکل می‌دهد.

در حقیقت سرمایه‌داری علاقه‌ی ویژه‌ای به آن ندارد که خانواده، مذهب و یا سلطنت را پایدار نگه دارد، تنها نیروی محرکه سرمایه‌داری انباشت سرمایه‌ی حاصل از استثمار کارگران است. خانواده تنها یک کارکرد بیرونی برای سرمایه‌داری دارد که به او کمک نماید تا به این هدفش دست یابد.

در دوره قبل از صنعتی شدن، خانواده دهقانی یکی از ارکان نگهدارنده‌ی زندگی اجتماعی - اقتصادی بود. خانواده‌های دهقانی از آن چه که خود از طریق اقتصادی کسب می‌کردند، زندگی می‌نمودند. خانوارهای روستائی «از جهتی زنجیره نسلی همه اعضای زنده خانواده را شامل بود... از طرف دیگر تقریباً مجموعه فعالیت اعضای زنده خانوار را، به ویژه کارشان را و همین طور بیشتر اوقات فراغت‌شان را در احاطه خود داشت.» ۱۶ تقریباً تمام زندگی در خانواده خلاصه می‌شد. همین‌طور خانواده‌های پیشه‌وری شهرهای قرون وسطائی در خانواده‌های گسترده که «اتحاد خانه و کارگاه» بود زندگی می‌کردند. ۱۷ این شکل خانواده را با عنوان پدرسالار نامید، زیرا که پدر در آن دارای یک وضعیت قدرتمند و والا بود.

خانواده بورژوائی

طبقه متوسط در انتهای دوره فئودالیسم رشد کرد و شکل جدیدی از خانواده ایجاد گردید، خانواده‌ای که با ضرورت‌های اوضاع اجتماعی تازه مطابقت داشت: خانواده کوچک شهری دیگر وظیفه‌اش این نبود که از طریق تولید شخصی، خانواده را تغذیه کند. او می‌بایستی منحصرآ مرد بورژوا را مراقبت و نسل آینده را تضمین کند.

طبقه متوسط دیگر خود تولید نمی‌کرد بلکه ثروتش را از راه معامله کالاها افزایش می‌داد، کالاهائی که خود تولید نکرده بود. او منحصرآ خود را با تولیداتی که در بازار یا در مغازه‌ها خرید و فروش می‌شدند، تامین می‌کرد. زندگی اجتماعی دیگر بر مبنای خانه متمرکز نبود، بلکه در شاخه خارج از خانه برگزار می‌شد. این امر برای زندگی خصوصی هم مثل زندگی اجتماعی معتبر بود. مرد اوقات فراغتش را در کافه‌ها، مهمان خانه‌ها و یا رستوران‌ها صرف می‌کرد و به دیدن تاترها، کنسرت‌ها، باله‌ها و یا نمایشگاه‌های هنری می‌رفت.

تقسیم کار جنسی در خانواده بورژوائی فشار فوق‌العاده‌ای پیدا کرد. مرد منحصرآ نان‌آور خانواده و مسئول آن بود و اتوریته انحصاری داشت. زن و بچه‌ها می‌بایستی سرنوشت مادون خویش را بپذیرند. ایده‌آل عبارت بود از تصویر یک خانواده قوی بسیار پا برجا که از طریق استقلال مادی خود امنیت و از طریق اتوریته رئیس خانواده انتظام دارد و پیوستگی آن از طریق به ارث رسیدن دارائی تداوم می‌یابد که از طریق آن پدر مورد مراقبت قرار می‌گیرد و آن (دارائی، م) را باید وسعت داد یا حداقل حفظ کرد. ۱۸.

نقش زن محدود شد به چهار دیواری خانه. او کار خانه را سازمان‌دهی می‌کرد و از بچه‌ها مراقبت می‌نمود و در صورت امکان مالی، خود را با

ادبیات، موسیقی یا مسافرت سرگرم می‌کرد. در نهایت زندگی زن بورژوا به شاخه خانگی محدود می‌شد.

زنان می‌بایستی پشت مردان‌شان را به خاطر فعالیت‌های شغلی‌شان آزاد نگه می‌داشتند و در «مناسبت‌های اجتماعی» به‌عنوان زینتی او را همراهی و به او خدمت می‌کردند. زنان بورژوا از شاخه فعالیت‌های عمومی و شغلی با همه وسایل کنار کشیده می‌شوند. برای مرد بورژوا کمک خانگی زن غیرقابل چشم پوشی بود، به نحوی که مرد از ورود او به دانشگاه‌ها و جهان کار جلوگیری می‌کرد.

خانواده کارگری

سرمایه‌داری نه تنها خانواده تولیدی پدرسالار قدیمی را ویران کرد بلکه همین‌طور وحدت خانوادگی را در طبقه کارگر تازه ایجاد شده نابود ساخت.

با شروع صنعتی‌شدن، مردان، زنان و کودکان در شهرها، برای یافتن کار به اطراف کارخانه‌ها هجوم آوردند. به واسطه این هجوم خانواده قدیمی ویران شد. کودکان خانواده‌های کارگری اکثراً در سنین چهارده سالگی مانند پدران و مادرانشان، کارکردن را آغاز کردند.

انگلس در کتابش وضعیت طبقه کارگر در انگلستان، گزارش می‌دهد که در سال ۱۸۳۹ بیش از نیمی از کارگران فابریک‌ها را زنان تشکیل می‌دهند. آن‌ها اغلب ۱۲ تا ۱۳ ساعت در روز کار می‌کردند. در بعضی از مشاغل بطور اجباری تا ۱۵ ساعت و گاهی حتی تا ۱۸ ساعت. ۲۰ تحت چنین درکی مارکس و انگلس استدلال می‌کردند که خانواده کارگری در سرمایه‌داری منحل گردیده است:

«خانواده بورژوائی کنونی بر چه چیزی متکی است؟ بر سرمایه، بر

مداخل خصوصی. این خانواده به صورت کامل فقط برای بورژوازی وجود دارد، و بی‌خانمانی اجباری پرولتاریا... مکمل آن است. هر اندازه که در نتیجه رشد صنایع بزرگ پیوندهای خانوادگی برای پرولتاریا بیشتر از هم گسسته می‌شود و هر اندازه که کودکان به کالای ساده و ابزار کار تبدیل می‌شوند، یاوه گوئی بورژوازی درباره خانواده و کودکان بیشتر ایجاد نفرت می‌کند» ۲۱

شرایط کار در آغاز سرمایه‌داری وحشیانه بود. بدین گونه بود که در دهه ۹۰ قرن ۱۹ در آلمان بیش از یک پنجم نوزادان در اولین سال زندگی‌شان مردند. به ویژه کارگرانی که با مواد سمی کار می‌کردند با این مساله دست به گریبان بودند. درصد مرگ و میر کودکان زیر یک سال برای زنان کارگری که در آینه‌سازی کار می‌کردند ۶۵٪، در شیشه‌سازی ۵۵٪ و کارگرانی که با سرب کار می‌کردند ۴۰٪ بود. ۲۲ حمایت از مادران هنوز شناخته شده نبود:

اغلب پیش می‌آید زنانی که عصر هم کار می‌کنند، روز بعد را کاملاً درهم کوفته هستند، بله چنین امری نادر نیست که آن‌ها در فابریک‌ها بین ماشین‌ها زایمان کنند. اما این همه مطلب نیست. اگر زنان بعد از زایمان احتیاج دارند که ۱۴ روز کار نکنند، خوشحال هستند و مدت‌ها دوام می‌آورند. بعضی‌ها بعد از هشت روز و بعضی بعد از سه یا چهار روز به فابریک برمی‌گردند برای این‌که کار تمام وقت را انجام دهند... البته ترس از اخراج شدن، ترس از بی‌نانی او را با وجود ضعف‌اش و با وجود دردش به فابریک روانه می‌کند. ۲۳

وضعیت خطرناک زندگی طبقه کارگر، مرگ و میر بالای مادران و کودکان و شمار بالای بیماری‌های ناشی از کار، برای سرمایه‌داری به سرعت رشد یابنده دیگر قابل تحمل نبود و پایه‌های انباشت بعدی را-

مانع می‌شد. هم بازتولید نیروی کار نسل کارگر (فعلی. م) - در نتیجه تامین کردتش با تغذیه، لباس تمیز و خواب کافی، و هم ایجاد نسل بعدی، به میزان کافی تضمین نبود. سرمایه‌داری اما باز منابع کافی برای یک بازتولید اجتماعی شده به شکل ملزومات مربوط به مراقبت کودکان، رستوران‌های عمومی و غیره را هم فراهم نکرد. بنابراین یک ساختار جدید خانوادگی برای طبقه کارگر به وجود آمده است که هم برای نیازهای مادی نسل فعلی کارگران و هم برای تامین نسل آتی، مسئول بود.

عناصری از خانواده پدرسالار قدیمی که در خانواده بورژوازی راه یافته‌اند، به عنوان الگو و ایدئولوژی برای خانواده کارگری به خدمت گرفته شدند. این مساله برای سرمایه‌دارها سودمند بود اما ایدئولوژی پدرسالار دیگر محرک سرمایه‌دارها نبود، برعکس آنها تمایل داشتند که به تامین نیروهای کار سالم و به اندازه کافی تعلیم یافته مطمئن باشند. ایده‌آل خانواده کارگری بر مردی که باید تمام روز کار کند و با آن به اندازه کافی درآمد کسب نماید و زنی که باید به طور کامل خود را در اختیار کار خانگی و مراقبت از مرد و کودکان قرار دهد، تکیه دارد. اما این ایده‌آل به طور کامل در واقعیت متحقق نمی‌شود زیرا دستمزد مردان اغلب برای تامین کامل خانواده کافی نبود. در نتیجه زنان مجبور بودند هر کار غیرقابل تصویری را به عهده بگیرند، با وجودی که می‌بایستی کار خانگی را انجام دهند و از کودکان هم مراقبت نمایند. حدود اواخر قرن ۱۹ تعداد زنان کارگر ازدواج کرده به کل کارگران زن فابریک‌ها بالا رفت. در سال ۱۹۰۶ این مقدار ۲۶٪ بود، در بعضی از مناطق که به طور ویژه در آنها صنایع نساجی متمرکز شده بود، این مقدار تا حدود ۵۸٪ بود.

خانواده جدید کارگری هم چنین برای سرمایه‌داری منافع ایدئولوژیکی‌ای را با خود به همراه داشت. مرد در محل کار در وضعیت ناتوانی قرار داشت چون که او هیچ کنترلی بر زندگی‌اش نداشت، او می‌توانست در خانواده تا حدودی کنترل اعمال کند. او قاعدتا با بزرگترین بخش درآمد به خانه می‌آمد و با آن پولی را که از طریق آن کل خانواده می‌بایستی زندگی کند، کنترل می‌کرد. به این طریق یک شکاف در داخل خانواده طبقه کارگر به وجود آمد و منجر به این شد که کارگران مرد خود را با روحیه احساس کنند و با ایدئولوژی تحت فشار قرار دهنده زنان، سلطه خود را به کرسی بنشانند.

هم‌زمان این به معنی ایزوله کردن زنان در چهاردیواری خانه بود، که می‌توانستند آن‌ها را راحت‌تر از اطراف جنبش اجتماعی بیرون راند. تنها و ناتوان شدن‌شان، تنها زنان و طبقه کارگر را به طور کلی ضعیف نکرد، بلکه زنان را بخشا و حتی کلاً برای تصورات محافظه‌کارانه آماده ساخت. آن چه را که «ماکس هورک هایمر» با توجه به خانواده بورژوائی نوشت، دقیقاً برای زن کارگر در وضعیت ایزوله شده‌اش معتبر است:

«به دو شیوه نقش خانوادگی زن اتوریته مستقر را تقویت کرد. به عنوان وابسته بودن به وضعیت و درآمد مرد، او بدان وابسته است که پدر خانواده خود روابط را تعیین می‌کند، به هیچ وجه در برابر زور حاکم مقاومت نمی‌کند، بر عکس همه سعی‌اش را به کار می‌برد تا در حال حاضر به پیش برود. یک علاقه عمیق اقتصادی و آری روانی زن را به بلندپروازی مرد پیوند می‌دهد. ولی پیش از همه این امر به اطمینان اقتصادی برای خودش و بچه‌هایش مربوط می‌شود»^{۲۵}

بدین خاطر مارکس و انگلس همواره استدلال می‌کنند که ادغام زن در

تولید اجتماعی پیش‌شرط رهائی اوست. حتی اگر این جریان در محدوده روند تولید سرمایه‌داری و سخت‌ترین شرایط کاری باشد. وضعیت زن به عنوان بخشی از مجموعه طبقه کارگر می‌تواند یک وضعیت قوی باشد، وضعیتی که در چارچوبی ویژه‌اش یک وضعیت ضعیف است.

اما این‌طور هم نیست، که زنان یا مردان طبقه کارگر خود به ویژه علیه خانواده کارگری جدید مقابله کرده باشند. در سرمایه‌داری کارگران مجبورند نیروی کارشان و توانائی‌هایشان را به کارفرما بفروشند. به عنوان پیامد این امر آن‌ها نه کنترلی بر محصول کارشان دارند و نه روند کارشان را کنترل می‌کنند. مارکس این وضعیت را از خودبیگانگی می‌نامد: «بدین خاطر کارگر خود را از کار جدا احساس می‌کند و در موقع کار خود را جدا از خودش. اگر کار نکند در خانه است و اگر کار کند در خانه نیست.» ۲۶ بنابراین این خانواده به پناهگاهی در یک دنیای بیگانه تبدیل شد. اگر هم این ایده‌آل در واقعیت سست می‌گردد، کار سخت روزانه و اضافه بر آن ناتوانی فرد، او را به جایی هدایت می‌کند که اشتیاق اطمینان و گرمای انسانی را بر می‌آورد.

گرچه بعضی از زنان در مقابل پس‌زده شدن از پست‌های کاری با درآمد خوب مقاومت کردند، اما به طور کلی و در مقیاس وسیع خانواده ایده‌آل به معنی یک بهبودی در وضعیت زندگی‌شان می‌باشد. آلترناتیوها عبارت بودند از کار روزانه درازمدت با پرداخت ناچیز و خطر افزایش یابنده سقط جنین و کورتاژهای مخاطره‌آمیز. نقش جدید آن‌ها هم چنین منشا انجام وظیفه‌ی جدیدی را ارمغان آورد. «لیندا گوردون» به شایستگی توضیح می‌دهد که خانواده نه تنها به مرد یک موقعیت قوی اعطا نکرد بلکه هم چنین نتوانست به زن هم یک احساس اطمینان و شأن خاص در کارکرد نقش مادریش بدهد:

«باور به این که مادری انجام وظیفه یک زن بود، پایه‌ای مادی داشت: وظیفه والدینی داشتن اکثراً تنها فعالیت آفریننده و محرک در زندگی یک زن و بنابراین این کلید احساس ارزشمند بودن او بود»^{۲۷}

بدین خاطر اکثریت کارگران زن نه تنها مانع مقابله با ایده‌آل مادری و همسری می‌شدند، بلکه رنج بسیار می‌بردند از این‌که در انجام این وظیفه کوتاهی می‌کنند و این‌که نمی‌توانند مطابق ایده‌آل باشند.

خانواده جدید آن گونه که بعضی از فمینیست‌ها ادعا می‌کنند، یک توطئه مشترک بین مردان سرمایه‌دار و مردان کارگر نبود. بازتولید خانواده یک رفرم به سود سرمایه‌داران بود. خانواده جدید هم‌زمان به کارگران زن و مرد که هیچ امکانی را برای مبارزه برعلیه این وضعیت نامطلوب نمی‌دیدند، امکانی برای هویت‌یابی عرضه کرد. بدین سبب کارگران زن و مرد را همواره برای شعارهای محافظه‌کارانه حمایت از خانواده به سوی خود مورد استفاده قرار گرفتند.

اگر زنی خودش کار کند و یا خود تصمیم بگیرد که بچه‌دار نشود، نمی‌تواند از زیر فشار بودن در برود. وضعیت زنان را در بازار کار، فشار دوجانبه از طرف شغل و کار در خانواده تعیین می‌کند. این بدین معنی است که در چه شاخه‌هایی و در چه شرایطی و با چه مزدی آن‌ها کار می‌کنند. این است دلیل این‌که چرا زنان همیشه فقط ۷۷٪ مزد مردان را دریافت می‌کنند^{۲۸}، همواره یک تقسیم کار ویژه قوی جنسی وجود دارد: ۸۰٪ زنان در ۳۰ رشته از ۴۰۰ رشته آموزش شغلی تعلیم می‌بینند. نصف زنان کارآموز Azubis در شرق و غرب تنها در ۱۰ رشته آموزش شغلی یافته می‌شوند - کلاً «نوع زنانه» مشاغلی مانند کمک پزشکی، کار اداری یا آرایشگری است.^{۲۹}

ریشه مادی تحت فشار بودن زنان در سرمایه‌داری است، به این صورت

که خانواده کوچک برای تولید نیروی کار مورد استفاده قرار می‌گیرد. مساله اساسی این است که زنان وظیفه اصلی پرورش کودک و انجام کار خانه را بعهده دارند. کارهایی که برای سرمایه‌داری ضروری است اما بار مالی ندارد. همین امر ارتباط شان را با جهان خارج مشکل می‌کند و آنها را در وضعیتی وابسته به مردانشان قرار می‌دهد.

در سرمایه‌داری همه زنان تحت فشار قرار دارند اما سرچشمه و شکل ویژه آن با توجه به وضعیت طبقاتی، به وضوح از همدیگر متفاوت است. زندگی شرح داده شده در بالای زنان بورژوا، که بزرگ‌ترین بخش بار کار خانگی بردوششان بود و در نتیجه از تولید و زندگی عمومی دور بود، به طور ریشه‌ای با زندگی زنان کارگر تفاوت می‌کند. آنها مقید بودند به کار خانگی، اما نه کار سختی مثل کار زنان کارگر، بلکه بیشتر از عدم فعالیت و یک‌نواختی. کارکردی که آنها برای مردانشان ایفا می‌کردند همان‌طور که شرح داده شد این بود که پشت شوهرانشان را برای وظایف شفلی‌شان آزاد نگه‌دارند و گاه‌گاهی آنان را به خاطر احترام و مصاحبت همراهی کنند.

بدین ترتیب زنان به عنوان زیور و زینت و به عنوان جنس لطیف و مخلوق ظریف در نظر گرفته شدند که سودمندی‌شان به طور عمده در کارکرد مادری‌شان قابل رویت بود.

برای اثبات بایستی ایدئولوژی ارتجاعی فرمانبرداری فطری زنان از مردان را در مد نظر قرار دهیم، چیزی که زن را به عنوان جنس لطیف، موجودی احساساتی و شکننده توصیف می‌کند.

رودولف ویرشوف Rudolf Virchow این‌گونه نوشت:

«زن فقط زن است به وسیله غده نسلی‌اش... دارائی بدنش و روحش... احساس عمیقش... لطافتش... از خودگذشتگی‌اش... وفاداری... به طور

خلاصه همه چیزهایی که ما در زنان واقعی تحسین می‌کنیم و مقدس می‌شماریم، تنها یک وابستگی (یک زائده) به تمدن است»^{۳۰}

در خاتمه ایدئولوژی‌های بورژوائی، نقضی را در توانائی قدرت تفکر زن مقرر می‌کنند، نقضی که بعد از طریق اندازه‌گیری مغزی «ثابت» شد. Nathusius عالم دینی چنین نوشت: «تفکر منطقی، مجرد، سیستمی... ابدًا مساله و توانائی زنان نیست، و این امر نتیجه آموزش آن‌ها نیست، بلکه به طور عمقی به سیستم ساختمانی‌شان ربط دارد.»^{۳۱}

تصویر زن به عنوان موجود لطیف، مفعول و مونث اصلا با وضعیت اصلی زنان کارگر، یعنی زنانی که در خانه، در فابریک و یا به عنوان خدمتکار کار می‌کردند، منطبق نبود. اما یک تصویر ایده‌آل ارائه شد، که با آن نه فقط مردان طبقه مسلط با زنان‌شان، بلکه هم‌چنین کارگران مرد با زنان‌شان و با کارگران زن، برخورد می‌کردند. مادام که کارگران جامعه می‌پذیرند که زن این‌گونه است، آن‌ها تحت فشار اجتماعی و هم‌چنین نظرات تحت فشار قراردهنده درباره زن و خانواده قرار می‌گیرند.

پاملا اندرسون Pamela Anderson و براد پیت Brad Pitt (دو هنرپیشه معروف. م) ایده‌آل می‌شوند و سبب گمراهی مردمی که (مردم عادی که فیلم هایشان را می‌بینند و درباره زندگی‌شان مرتب در مجلات بی‌محتوی می‌خوانند) می‌خواهند که چون آن‌ها به نظر آیند و مانند آن‌ها زندگی کنند، همان‌گونه زیبا و غنی که در اپراهای تخیلی و حباب‌گونه به تصویر درآمده‌اند. این چیزها از طریق ایدئولوژی‌های بورژوائی تبلیغ و تشویق می‌شوند. آن‌ها تصویری ایده‌آل از زنان و خانواده را ارائه می‌کنند که با واقعیت خانواده‌های کارگری مطابق نیست. خانواده‌ای که این‌گونه نشان داده می‌شود به عنوان ایده‌آل مورد

قبول قرار می‌گیرد با وجودی که آن‌ها با خانواده خود تجربیات دیگر و متضادی با این خانواده (ایده‌آل) دارند - خانواده به عنوان نهاد ضروری و استوار، به عنوان بندر امن‌تر در یک جهان به سرعت تغییر یابنده‌ی پر از ناامنی، نشان داده می‌شود.

۱.۳ خانواده در امروز

همه مناسبات خشکیده و فرسوده، با همه آن تصورات و نظریات مقدس و کهن‌سالی که در التزام خویش داشتند ملغی می‌گردند، همه آن چه که تازه ایجاد شده اند، پیش از آن که جانی بگیرند، کهنه می‌شوند. همه آن چه که مقدس است از تقدس عاری می‌شود... ۳۲

آن چه که مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست نوشتند، صد درصد در مورد خانواده صدق کرد. تنها چند دهه بعد از برپائی خانواده جدید کارگری، پوچ شدنش مقرر شد. همین‌طور اینجا هم تغییرات در شرایط مادی، مساله اصلی بودند.

صد سال پیش، یک زن بطور متوسط دارای ۴ فرزند می‌شد. امروز حد متوسط فرزند یک و نیم است. ۳۳ هزینه برای کار بازتولید نسبت به امروز به وضوح پرخرج‌تر بود. با تکامل بیشتر نیروهای تولیدی، تکنولوژی جدید متکامل

شدند، این‌ها هم چنین هزینه بازتولید نیروی کار را به طور مشخص کاهش دادند.

مرگ و میر مادران و کودکان در میان ملل صنعتی به شدت پایین آمده است. در سال ۱۹۳۱ در آلمان حدود یک میلیون کورتاژ غیرقانونی انجام گرفت، که ۴۴۰۰۰ مورد آن منجر به مرگ شد. ۳۴ در سال ۱۹۹۳ در آلمان فقط ۴۴ زن به خاطر مشکلات مربوط به حاملگی و زایمان مردند. ۳۵ روش‌های جدید کنترل موالید، مانند قرص ضدحاملگی این امر را از اوایل دهه ۶۰ برای زنان طبقه کارگر هم امکان‌پذیر ساختند که خود را از بخشی از زحمات بچه‌دار شدن و پرورش کودک رها سازند.

همین‌طور، امکان‌پذیر شد که از زحمت کار خانگی کاسته شود. تکنیک‌های جدید کارخانگی مانند ماشین لباسشویی، یخچال، جارو برقی و وسایل گرم‌زای مدرن و تاسیسات آب‌گرم کن، به طور وضوح بعد از جنگ، کار خانگی را راحت‌تر کردند.

این بدین معنی نیست که از این طریق کار خانگی، آگاهانه جالب‌تر شده است. اما برای بسیاری از زنان قابل تصور شد که شغلی غیر از کارخانگی را جستجو کنند.

هم‌چنین از دید کارفرما، خانواده کوچک از نظر اقتصادی غیرسودآور به نظر آمد. کاری را که زنان در خانه سرمایه‌گذاری می‌کردند، گسترده‌تر از مقداری بود که برای بازتولید نیروی کار ضروری بود. از دید سرمایه‌داران، از نظر اقتصادی معنایی نداشت که اجازه داده شود خانواده‌هایی با بچه‌های زیادتر در خانه مورد مراقبت قرار بگیرند. در زمان‌های کمبود نیروی کار، که با کاهش تعداد کودکان همراه می‌شد، اقتصادی‌تر بود که برای تربیت کودک مهدکودک، کودکان، خانه

کودک و مدارس آمادگی پیش‌دبستانی دایر شدند و کارگران زن را برای ورود به بازار کار آزاد سازند. این امر هم برای BRD (آلمان غربی) قدیم و هم برای DDR (آلمان شرقی) اعتبار یافت، که در آن ۹۱٪ زنان شاغل بودند و ۳۶٪ در آنجا یک گارد مراقبت با مهدکودک به میزان ۸۱٪ و کودکان به میزان ۱۰۰٪ وجود داشت. ۳۷

این تغییرات اثری شدید بر وضعیت زن در جامعه داشته است. امروزه زنان در بازار کار حضور حاشیه‌ای ندارند و ارتش ذخیره محسوب نمی‌شوند، بلکه برعکس یک بخش اصلی موجود در طبقه کارگر مدرن را تشکیل می‌دهند. زنان شاغل از دید سرمایه‌داری مدرن در آلمان، نمی‌تواند دیگر ندیده گرفته شود. شمار زنان شاغل در سنین فعالیت در غرب از ۴۹٪ در سال (۱۹۶۰) به ۶۰٪ در سال (۱۹۹۵) افزایش یافت. حتی در شرق، زنان بعد از تخریب دیوار، بازندگان اصلی تغییر سیاست بودند ۳۹، شمار زنان شاغل روی ۴۵٪ از ۲۷ میلیون زن در سن فعالیت تثبیت شده بود. در سال ۱۹۹۶ پانزده میلیون زن شاغل بودند که ۴۲٪ همه شاغلین را تشکیل می‌داد (مردان و زنان). ۴۰

تمایل فزاینده در اشتغال زنان هم نتوانست بیکاری در مقیاس انبوه را متوقف سازد، برعکس زنان به طور آشکاری جای کار کمتری را نسبت به مردان از دست دادند. رکود اساساً در حرفه‌های تولیدی‌ای رخ داد که به طور سنتی «شاخه مردانه» محسوب می‌شود و در مشاغل خدماتی که در آنها شاغلین زن دارای اکثریت هستند کمتر رخ داد. بخش بزرگی (حدود دو سوم) از رشد اشتغال بین سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۹۲ شامل رشد اشتغال زنان بود.

امروزه ۸۹٪ زنانی که مشغول کار غیرثابت و نیمه وقت هستند - اکثر مشاغل نیمه وقت، کارهای ساعتی در پائین‌ترین گروه مزدی هستند -

خارج از قراردادهای تعرفه‌ای قرار دارند و در آنها هیچ‌گونه شانسی برای ارتقاء وجود ندارد. از سال ۱۹۹۴ در خرده‌فروشی ۵۲۰۰۰ شغل تمام وقت از دست رفت و در مناسبات کاری به اشتغال جزئی تغییر شکل داد. بدین ترتیب در ۱۹۹۸ حدود ۷۰٪ همه فروشندگان زن در کارهای کم‌اهمیت مشغول بودند. با وجود این همواره این طور است که اکثر زنان نه در کار نیمه وقت بلکه در مشاغل تمام وقت کار می‌کنند. در سال ۱۹۹۶ حدود ۶۵٪ زنان شاغل ۳۵ ساعت یا بیشتر در هفته کار می‌کردند، ۲۷٪ بین ۱۵ تا ۳۵ ساعت در هفته و فقط حدود ۸٪ هفتگی کمتر از ۱۵ ساعت مشغول به کار بودند.

هم چنین برای زنان بچه‌دار دیگر کار خانگی تنها مرکز اشتغالش نیست. در سال ۱۹۹۴ بیش از ۴۰٪ زنان همسر دار دارای بچه‌های زیر ۳ سال کار می‌کردند. با آن‌هایی که کوچک‌ترین بچه‌شان بین ۱۵ تا ۱۷ ساله بودند درصد اشتغال بیشتر از ۶۶٪ بود. هم این‌گونه برای مادران سرپرست خانوار، درصد آن‌هایی که به سرکار می‌رفتند بر حسب سن کوچک‌ترین بچه، از ۴۴٪ تا حدود ۷۵٪ متغیر بود.

تغییرات شدید بر انتظام خانواده هم تاثیر می‌گذارند. شمار زوج‌های ازدواج نکرده در ایالات قدیمی (آلمان غربی، م.) از سال ۱۹۷۲ افزایش یافت و در سال ۱۹۹۵ به یک میلیون نفر رسید. از ۱٫۷ میلیون نفر که به تنهایی کودکان‌شان را بزرگ می‌کنند، ۴۰۰ هزار نفر با یک پارتنر (همدم) زن یا مرد در یک رابطه غیر ازدواجی به طور مشترک زندگی می‌کنند. هم چنین نرخ طلاق از اواسط سال‌های دهه ۶۰ به طور آشکاری بالا رفته است. ۲۵٪ ازدواج‌های سال ۱۹۸۰ در سال ۱۹۹۵ به جدائی انجامید. سه چهارم همه طلاق‌های امروزه به خواست زنان انجام می‌گیرد.

هم این‌طور تصویر سنتی زن همواره کمتر مورد اعتنا قرار می‌گیرد. ۸۵٪ در غرب و ۸۸٪ در شرق معتقدند که زنان باید از نظر اقتصادی از مردان‌شان مستقل باشند. ۸۲٪ یا ۸۸٪ شهروندان آلمان فکر می‌کنند که مردان هم به اندازه زنان باید در پرورش کودکان کوچک مسئولیت داشته باشند. ۴۱.

تغییرات دنیای کار، هم چنین تاثیر شگرفی روی این تصویر و تصویر زنان از خود می‌گذارد. زنان جوان درست مانند مردان، برای یک کار دائمی با کیفیت، ترقی‌یابنده تلاش می‌کنند. آن‌ها می‌خواهند بچه‌هایی داشته باشند اما نمی‌خواهند خود را به یک مرد وابسته سازند.

برطبق یک نظرسنجی توسط (موسسه) Forsa، ۸۲٪ زنان بین ۱۵ و ۵۰ ساله معتقدند که زنان شاغل به محل‌های نگهداری کودک و مدارس تمام وقت بیشتری نیاز دارند. ۴۲٪ پرسش‌شوندگان در غرب و ۸۲٪ در شرق عقیده دارند که تاکنون خیلی کم در رابطه با خواست اشتغال به کار زنان، کاری انجام شده است. این مطالبات از دولت برای حمایت بیشتر از پرورش کودک برای زنان شاغل، قوی‌ترین نقش را در ورود به دنیای کار برای زنان بازی می‌کند. آن‌ها دیگر حاضر نیستند که کار پرورش کودکان را به تنهایی تقبل کنند.

دولت، خود در مقابل چنین مطالباتی، رفتاری نامنسجم دارد. از یک‌طرف اگر زن نیروی کارش را در بازار بفروشد از نظر حاکمان سودآورتر است تا این‌که بنشیند و تنها از یک یا دو کودک مراقبت کند.

از طرف دیگر دولت رفاه اجتماعی موفق می‌شود خطر رکود اقتصاد جهانی را که از نیمه سال‌های دهه هفتاد که تحت فشار سیاست صرفه‌جویی بالا رفت، متوقف سازد. دیگر کارفرمایان و دولت رفاه

اجتماعی حاضر نیستند برای نیازهای زنان کارکن اضافه‌ای پردازند. برعکس برای احتیاجات مبرم دولت اجتماعی اضافه پرداخت می‌گردد، از «دولت لاغر» و بیشتر از «مسئولیت شخصی» حرف زده می‌شود. دولت می‌خواهد وظایف هرچه بیشتری به خانواده‌ها سپرده شود. ازین قرار «آنتونی گیدنس»، مشاور «تونی بلر» می‌نویسد: «خانواده یک واحد اساسی جامعه مدنی است. سیاست خانواده برای سیاست جدید، سنگ محک تصمیم گیرنده است.» ۴۳ بدین گونه زنان و مردان کارکن برای موفقیت در پرورش کودکان و انتقال به زندگی اجتماعی باهم و همین طور برای عملی نشدن آن کاملاً مسئول می‌شوند. اتفاقی نیست که در سند «شرودربلر»، راه به جلو برای سوسیال دموکرات‌های اروپا، از یونی ۱۹۹۹ از سیاست خانواده و مبارزه با جنایت یک باره اسم برده می‌شود. بر مبنای ادعای موجود، ۵۰۰ هزار کمبود مکان کودکستانی وجود دارد. در ایالات قدیم (آلمان غربی سابق) برای کودکان زیر سه سال مانند بچه‌های مدرسه‌ای فقط تعداد کمی مهد کودک و خانه کودک وجود دارد. در سال ۱۹۹۶ فقط ۴٫۵ درصد زیر سه ساله‌ها و ۱۱ درصد ۸-۷ ساله بخشی از روز را در چنین جاهائی مورد مراقبت قرار گرفتند. در شرق هنوز این مقدار برابر با ۳۳ درصد و ۵۹٫۴ درصد است. ۴۴

اما فقط مراقبت از کودکان این گونه نیست، بلکه همین طور مراقبت (پرستاری) از پیران، بیماران و معلولین هم به طور فزاینده باید در خانواده انجام گیرد. قانون بیمه مراقبت *Die Pflegeversicherung* که در زمان حکومت کهل تصویب گردید (می‌گویم) باید:

«مدیریت در جهت یک پرستاری و مراقبت انسانی از طریق نیروهای مراقبت‌کننده که شغل اصلی و «قابل احترام» اداری است و هم چنین از طریق وابستگان، همسایگان و گروه‌های همیاری و... این گونه بر یک

فرهنگ جدید کمک یاری و کمک نوع دوستانه کار کند» ۴۵.

این بار، بیش از همه بر دوش زنان قرار می‌گیرد که کار مراقبت را انجام می‌دهند. در دشوارترین وضعیت این امر خانواده‌ها و زنان طبقه کارگر را در بر می‌گیرد که هیچ چیز ویژه‌ای ندارند و یا فقط یک بازنشستگی ناچیزی دریافت می‌کنند. کسی که پول کافی دارد می‌تواند برای خود یا نزدیکانش جایی در یک خانه مراقبت خوب بخرد. از سال ۱۹۹۶ تعداد یک میلیون از افراد محتاج مراقبت در خانوارهای خصوصی مورد مراقبت قرار گرفتند، بیش از همه تنظیمات پیران و معلولین با هم است (حدود ۸۰۰ هزار نفر هستند).

در مجموع این کار که در خانواده انجام می‌گیرد، به معنی یک خدمت مالی بزرگ برای کارفرمایان و دولت است. که بالغ بر ۷۷ میلیارد ارزش داشت. ساعت‌های کار محاسبه نشده که در سال ۱۹۹۲ در آلمان غربی انجام شده بودند، با در نظر گرفتن یک مزد متوسط ساعتی برابر با ۲٫۸ میلیارد مارک بازپرداخت می‌شود. ۴۶.

زنان اصولاً از فشار دوگانه کارخانگی و شغلی رنج می‌برند. مساله اصلی این است که آن‌ها یک سوم کمتر از مردان درآمد کسب می‌کنند. با فقر فزاینده برای زوج‌های زیادی انتخاب دیگری جز خانواده کلاسیک با سرپرستی اصلی مردانه باقی نمی‌ماند (یک سوم خانوارها دارای درآمد خالص ماهانه ۲۵۰۰-۱۰۰۰ مارک است و فقط ۱۰٪ بالای ۶۰۰۰ مارک درآمد دارند). ۴۷. به نظر وزارت زنان آلمان « دلایل اصلی درآمد ناچیز زنان ... به بازار کار تقسیم شده براساس ویژه‌گیهای جنسیتی ارتباط دارد». ۴۸. اما بازارکار باین دلیل تقسیم نشده که چون مردان می‌خواهند زنان را از گروه‌های معین کاری کنار و یا درآمدشان را پایین نگه دارند. این خانواده و به همراه آن نظر در مورد زنان و مردان

است که برای زن بهترین چیز را این می‌داند که از مرخصی پرورش کودک استفاده کند (غرب ۳۷ درصد، شرق ۶۳ درصد) یا اشتغال را موقتا برای مدت طولانی‌تری قطع نماید (غرب ۴۵ درصد، شرق ۲۰ درصد). این امر سبب می‌شود که زنان حتی همواره کمتر حاضر باشند چشم‌انداز شغلی ویژه‌شان را کاملا ترک گویند، مشاغل نیمه وقت نامطمئن با پرداخت بد را برگزینند، مشاغلی که اغلب پایین‌تر از کیفیت (کاری) آن‌ها قرار دارند.

زنان (امروزم) بیش از سابق کار می‌کنند، اما هم‌زمان بخش بزرگی از مراقبت کودکان و کار خانگی را هم به عهده دارند. این بار دوبرابر، فشار زیادی بر آن‌ها می‌آورد، به نحوی که اغلب مجبور می‌شوند کارهایی با وضعیت بد و حقوق‌های پایین را بپذیرند. باز هم آن‌ها برای برنامه‌ریزی ایام هفته در خانواده و برای تطابق با نیازهای اعضای خانواده، تحت فشار قرار دارند.

ایده‌آل خانواده متعادل و مادر شاغل والامقام که با وجود این وظایف زندگی روزانه را بدون مشکل به نظم می‌آورد، که فشار شغلی ازخارج (به دلیل شرایط بد کاری. م) می‌تواند افزایش یابد و به طور ذهنی سرچشمه یاس و تضعیف اعتماد به نفس‌اش گردد.

کلید رهایی در اجتماعی ساختن وظایف باز تولید قرار دارد. مانع این امر نه مردان‌شان، بلکه کارفرماهای‌شان هستند. آن‌ها از فشار مضاعف بر زن سود می‌برند. بنابراین، رهایی فقط می‌تواند برعلیه کارفرمایان و با همراهی مردان طبقه کارگر به پیش برده شود. زنان از طریق اتحاد خود در پروسه تولید همیشه قوی شده و پیروز گردیده‌اند.

آینده خانواده

با تکامل سرمایه‌داری در قرن گذشته، خانواده به سمت پوچی حرکت کرده است، اما این تمایل که با آن ستم بر زن می‌تواند برطرف گردد به دلایلی که ذکر می‌گردد هرگز به طور کامل در سرمایه‌داری مقرر نشد: اول اجتماعی‌کردن کامل مراقبت کودکان و سرمایه‌گذاری بازتولید نیروی کار در یک قالب طلب می‌شوند، قالبی که آن را در زمان‌های کمبود، سیستم سرمایه‌داری خود آماده نیست پردازد.

به جای آن، سرمایه‌داری می‌بایست بر بحران‌ش غلبه می‌کرد و در یک فاز رشد پیوسته، نیروهای مولده را در نظر نمی‌گرفت. این آلترناتیو نظریه بحران جهانی و از هم پاشیدگی کل بخش‌های اقتصادی احمقانه است. سرمایه‌داری نمی‌تواند در چنین فازی از رشد وارد گردد. حتی طولانی‌ترین و بزرگ‌ترین جهش ناگهانی در تاریخ سرمایه‌داری - که در دهه‌های بعد از جنگ جهانی دوم (رخ دادم) - نتوانسته‌اند منابع مادی را فراهم سازند، منابعی که در جهت اجتماعی کردن کار خانگی ضروری می‌شوند. بدین سبب راهی که زن را از طریق اصلاح سیستم رها سازد، قطع گردیده است.

ثانیا ایدئولوژی خانواده، یک ستون حفاظت‌کننده مهم‌تری برای ثبات سیستم است. نظر مردان و پیش از همه حتی نظر خود زنان، مراقبت از کودکان گرچه نه به تنهایی، وظیفه مقدم زنان می‌گردد و سبب می‌شود که هم تقسیم کار مبتنی بر جنسیت و هم استاندارد مزدی کمتر از مردان را بپذیرند. در این راستا شعارهای محافظه کارانه برای دفاع از خانواده، درست مثل حدود صد سال عقب نگاه داشتن آن است، ماده ۲۱۸ را (این گونه می‌توان) درک کرد. زیرا آزاد کردن حق کورتاژ با نیازهای اقتصادی سیستم تناقض دارد، به همین منوال هست کاملاً برابر

قرار دادن زندگی های مشترک هم جنسها با ازدواج. تکامل نیروهای مولده در سرمایه داری برای ناپایدار کردن خانواده کارگری کفایت می کند اما برای ویران کردن آن نه. زیرا تنها اجازه می دهد که او را جایگزین سازند. پایان یافتن ستم بر زنان بدون چیرگی بر بازتولید خصوصی امکان پذیر نمی شود.

تنها یک انقلاب سوسیالیستی می تواند امکان این را فراهم سازد که بخشی از منابع برای اجتماعی کردن مراقبت کودکان و کارخانگی به کار رود. طبقه کارگر در یک وضعیت انقلابی چنین اقداماتی را با حق تقدم بالاتری انجام می دهد، زیرا آنها به معنی راحتی بسیار برای زنان و مردان هستند. این امر اما بدین معنی نیست که بعد از یک انقلاب، میراث ایدئولوژیکی سرمایه داری با همه نقش های کلیشه ای و تصورات سکسی اش از یک روز به روز دیگر ناپدید می شوند. اما این تنها پایه های مادی ای را به جامعه می دهد تا به طور واقعی بر علیه این میراث به پیش برود.

۱.۴ تئوری های ستم بر زنان

جنبش زنان سال های دهه ۶۰ و ۷۰ برای توضیح ستم بر زنان تئوری جدیدی را تکامل داده است. در بیست ساله آخر، بعد از نزول جنبش زنان دهه هفتاد، این درک پیشرفته است که پدرسالاری، ساختارهای پدرسالارانه و روش های رفتاری دلیل اصلی ستم بر زنان است. این کوچک ترین مخرج مشترک فمینیسم، توانست هم در دانشگاه ها و هم در درون سازمان های فرمیستی، به طور مثال در چپ های SPD و سبزها و هم در اتحادیه ها جایگیر شوند.

باوجود این تئوری پدرسالاری بیشتر از یک نظر، مساله آفرین است. از

یک طرف هیچ اتفاق نظری درباره آن وجود ندارد که اصلاً پدرسالاری چیست؟ از لحاظ لغوی «پدرسالاری» به معنی «سلطه‌ی پدران» می‌تواند باشد. مارکس مفهوم پدرسالاری را با این منظور مورد استفاده قرار داد تا شکل تاریخی ویژه سیستم تولیدی خانگی را در خانواده پیشاسرمایه‌داری توضیح دهد. در تحقیق فمینیستی این مفهوم بسیار وسیع‌تر و تارتر درک می‌شود. گردا لرنو تعریف می‌کند «پدرسالاری» را به عنوان:

بیانیه و سازمان‌دهی سلطه مردان بر زنان و کودکان در محدوده خانواده و گسترش چیرگی مردانه بر زنان در جامعه در مجموع. مفهوم دلالت می‌کند که مردان در همه‌ی سازمان‌های مهم اجتماعی دست بالا را دارند و ورود به این وضعیت‌های قدرت برای زنان ممنوع است. ۴۹

دیگری استدلال می‌کند که ویژگی پدرسالاری «پرنسپ مردانه»، «ویژگی مردانه»، غیر معقول و غیر طبیعی می‌باشد. در مقابل آن پرنسپ، زنانه، جواب مثبت‌دهنده به زندگی و وابسته به طبیعت قرار دارد.

«انگلیکا آلتی» معتقد است که پدرسالاری :

«...از قرار معلوم خود را با چیرگی پرنسپ مردانه نشان می‌دهد. اساس و پایه پدرسالاری بر ازدواج تک همسری و قدرت سلسله‌مراتبی ساختاری شده بر دیگران...، بر محدودیت و غلبه نفس برعکس اتفاق، تاسیس دولت‌ها، ناسیونالیسم، جنگ‌های منطقه‌ای و مرگ (قابیل و هابیل از قرار معلوم مرد بودند) قرار دارد» ۵۰

بر اساس این تئوری ستم بر زنان محصول چیرگی مردانه است و با جامعه منقسم به طبقات اقتصادی دیگر کاری برای انجام دادن ندارد. در نتیجه مردان به عنوان استثمار کننده زنان در همه جوامع در نظر گرفته می‌شوند، کسانی که به طور آگاهانه زنان را وابسته نگه می‌دارند.

بسیاری از زنان فمینیست پیرو نظر «سوزان براون میلر» هستند که می‌نویسد:

«از پیش از اجتماعی زندگی کردن تا زمان حاضر، ستم کارکردی قاطع داشته است. ستم نه بیش و نه کم به عنوان یک روند آگاهانه‌ی ترس به معنی در بیم و هراس نگه داشتن همه زنان از طریق همه مردان است.» ۵۱

بنابر این آن‌ها حتی بعد از یک انقلاب سوسیالیستی مدافع وضعیت برتر خود به نظر می‌آیند، «تنها کارفرماها از خانواده و از کار زنان خانه‌دار سود نمی‌برند. مردان هم به حفاظت خانواده علاقمند هستند... برای مرد، خانواده مکانی است که در آن می‌تواند خود را تامین کند... در خانه مرد کارفرماست.» ۵۲ هر تحلیل که ستم بر زنان را بر مبنای پویائی جوامع طبقاتی مورد مذاقه قرار دهد، به عنوان «تقلیلی» دیده می‌شود زیرا: «در هر لحظه‌ی دلخواه تاریخ، در هر طبقه دو طبقه مختلف مردان و زنان وجود دارد. وضعیت طبقاتی زنان به طور کلی و هر بار به طور تازه از طریق روابط جنسیتی او معین گردیده... تعلق طبقاتی مرد از رابطه‌اش با وسایل تولید معین می‌شد و می‌شود.» ۵۳ نتیجه نهائی، استنباط ازین تئوری این است که مبارزه برای رهایی زنان و مبارزه برای سوسیالیسم دو چیز کاملاً مجزا می‌باشند.

اینکه چگونه؟ تئوری پدرسالاری توانست پیش برده شود و در میان همه زنان فمینیست و بخش بزرگی از چپ‌ها تقسیم گردد، سوسیالیست بریتانیائی «لیندزی جرمان» چگونگی پیش‌برد تئوری پدرسالاری و تقسیم آن در میان همه زنان فمینیست و بخش بزرگی از چپ‌ها را در موارد زیر توضیح می‌دهد:

«نفع تئوری پدرسالاری این است که می‌تواند برای هر کس معنای

متفاوت داشته باشد. زیرا بر احساسات غیرقابل تعریف... و کمتر بر یک تجزیه و تحلیل اساسی متکی است.» ۵۴

این اتکاء بلافاصله مشکل را نشان می‌دهد که: تئوری پدرسالاری بر این نیست که توضیح دهد که چرا زن تحت ستم قرار گرفت. بر پایه تئوری پدرسالاری این وضعیت مادی نیست که در جهت اشکال معینی از ستم حرکت کرده است، بلکه عوامل ایدئولوژیکی چون «نازائی مردانه» یا «مساعی قدرت مردانه» دخیل‌اند. کارولا مایرزیتهالر Carola Meier-Seethaler، آن را از «دلیل تهاجم» آگاهی جمعی مرد به

عنوان مساله اصلی می‌بیند:

ناامنی و ستیز، او را بر فراز وضعیت ویژه‌ای بالا می‌برد... و توانائی‌های طبیعی و حوادث کور سرنوشت مبارزه‌اش، می‌گذارد تا خود سرنوشت خود را تعیین کند و تمایلات‌اش را بر مبنای توضیح عقلی و کنترل عقلی پاسخ دهد. ۵۵

همه زنان فمینیست در تحلیل پدرسالاران‌شان چون مایرزیتهالر چنین دور نمی‌روند. اما آن‌ها هم تا حدی دور می‌روند - مساله اصلی همه نطفه‌ها را آن‌ها نمی‌توانند حل کنند، در ضمن که او (فمینیسم، م) ایده‌ها و شیوه‌های رفتاری‌ای را که در یک جامعه وجود دارد با توجه به واقعیت‌های مادی نمی‌تواند تفکیک نماید. این انکار ناپذیر است که در ایدئولوژی سلطه، زنان هم باید مادر خوبی باشند و هم سکسی باشند و این که به آن‌ها کمتر از مردان اعتماد می‌شود. اما این ایدئولوژی از کجا می‌آید؟ وقتی انسان هیچ توضیح مادی‌ای برایش ندارد، تنها تفاوت‌های زیست‌شناختی و یا ساختارهای بنیادی روانی معین به عنوان دلیل اصلی باقی می‌مانند.

تئوریسین‌های پدرسالاری روابط اجتماعی را برای همیشه غیرقابل تغییر

و ثابت فرض می‌گیرند. اصولاً نهاد خانواده بخشی از همه جوامع طبقاتی است و بنابراین در مقابل تکامل اجتماعی مقاومت نشان می‌دهد. بدین سبب فعینست‌ها از پیشرفت‌های بنیان‌های اقتصادی جامعه چشم می‌پوشند. آن‌ها خود را روی مبارزه جنسیتی تمرکز می‌دهند. ما در ادامه برای درک عمیق‌تر ضعف هم‌تئوریک و هم‌عملی این تقریرات، عناصر اصلی درک تاریخی مارکسیستی را به تصویر خواهیم کشید.

تئوری مارکسیستی فرض را بر این می‌گذارد که نیروی موثر در تاریخ، تکامل و گسترش نیروهای مولده یعنی تاثیر مجموع نیروی کار انسانی و وضعیت تکامل تکنیکی و دانش است. بر این مبنای مادی انتظام اجتماعی تصورات و شیوه‌های رفتاری انسان متکامل می‌شود. بهبود مداوم نیروهای تولیدی بر امکانات روندکار تاثیر می‌گذارد و موتور تغییرات در انتظام اجتماعی است. کارل مارکس این درک تاریخی را به شرح زیر در نکات زیر می‌آورد:

«انسان‌ها طی تولید اجتماعی زندگی خود پای در مناسبات ضرورتاً معینی می‌گذارند که مستقل از اراده آنان است، یعنی مناسبات تولیدی‌ای که با مرحله‌ی معینی از رشد نیروهای تولید مادی خود متناسب است. مجموعه‌ی این مناسبات تولیدی ساختار اقتصادی جامعه را شکل می‌دهد، شالوده‌ای واقعی را که بر مبنای آن روبنای حقوقی و سیاسی، پای می‌گیرد و اشکال معین شعور اجتماعی با آن مرتبط است. شیوه تولید زندگی مادی به طور عام، روند زندگی اجتماعی سیاسی و فکری را مقرر می‌کند. این گونه نیست که شعور انسان‌ها، هستی‌شان را تعیین کند بلکه برعکس هستی اجتماعی‌شان شعورشان را تعیین می‌کند» ۵۶

در این جا درک این (مساله م) ضروری است که آگاهی انسان مقداری ثابت نیست. در دوره‌های تاریخی متفاوت، انسان‌ها تصورات کاملاً متفاوتی درباره انتظام «طبیعی» اشیا و اخلاق و غیره داشتند. در نقطه‌ای از تکامل تاریخی، نیروهای مولده رشدیافته با شیوه تولید مسلط، به مشکل برمی‌خورند، در مقابل مسیری که در آن تولید قانونمند است. به طور مثال چنین اتفاق افتاد، کارمزدی سرمایه‌داری با تملک جسمی فتودالی برخورد کرد. در این نقطه از تاریخ یا می‌شود روش‌های تولیدی کهنه را از طریق یک روند انقلابی منحل کرد که با آن کل روابط اجتماعی، مناسبات تولیدی و طبقه مسلط قدیمی ساقط می‌شود، سپس می‌شود شکل جدید تولید را ایجاد کرد. یا طبقه مسلط قدیمی موفق می‌گردد تکامل نیروهای مولده را تحت فشار قرار دهد و بنابراین آن را براند. بدین ترتیب هر روش تولیدی همواره دارای یک پویائی، یک کشش است که محرک تکامل تاریخ انسانی است. طبق نظر مارکس سکون و ابدیتی در جوامع موجود وجود ندارد. عبور از یک روش تولیدی به روش دیگر با خود تغییراتی را در همه شئون زندگی به همراه می‌آورد. او در مقدمه کتابش نقد اقتصاد سیاسی این پویائی را بسیار موثر توضیح می‌دهد:

«نیروهای تولید مادی جامعه در مرحله معینی از تکامل شان با مناسبات تولیدی موجود یا بنابر بیان حقوقی آن، با مناسبات مالکیتی موجود که در چهارچوب آن تاکنون عمل کرده بودند، در تضاد قرار می‌گیرند. این مناسبات که از درون اشکال تکاملی نیروهای مولده بیرون می‌آیند، به دست و پای‌شان زنجیر می‌تند. سپس یک دوره انقلاب اجتماعی فرا می‌رسد. تغییر در پایه‌های اقتصادی، دیر یا زود منجر به دگرگونی کل روبنای عظیم می‌گردد» ۵۷